

آی دی لوژی!

آی دی لوژی بخش دوم از سه گانه «دمکراسی شیطانی» ذیل عناوین «بی زاری» و «آی دی لوژی» و «تحقیر» است که پیش تر بخش نخست آن (بی زاری) در این سامانه منتشر شد که طی آن کوشیده ام غائله 88 را در سه سطح ریخت شناسی فرهنگی - اجتماعی کنم. بخش تحقیر نیز متعاقباً و با کمی تاخیر در همین سامانه منتشر خواهد شد.

لازم به ذکر است در این سه گانه به یک دسته از معترضین انتخابات 88 نپرداخته ام و آن شامل کسانی است که برخلاف 3 دسته دیگر «صادقانه» تقلب در انتخابات را باور داشتند اما به مرور یا از باور خود عدول کردند و یا هنوز و صادقانه قائل به تقلبند. این گروه را بیرون از این تریلوژی قرار داده ام و پیش تر و در مقالاتی دیگر به سهم و بضاعت خود به ایشان پرداخته ام.

به اعتبار داده های میدانی می توان جمهوری اسلامی ایران را منحصر بفرد ترین حکومت در جهان دانست که از حیث سیاسی فاقد اپوزیسیون است! به صراحتی دیگر 90% اپوزیسیون داخل و خارج جمهوری اسلامی مشکلی با جمهوری اسلامی ندارند و مشکل اصلی ایشان با خودشان است!

چنانچه مطابق ترم های آکادمیک و منطبق با ترمینولوژی های سیاسی اپوزیسیون در یک حکومت را بمعنای افراد و سازمان ها و گروه های تلقی کنیم که از موضع سیاست برخوردار از زاویه مخالف با حکومت مستقرند بر این اساس جمهوری اسلامی از این موهبت برخوردار است که من حیث المجموع فاقد اپوزیسیون سیاسی است و جمیع افراد و گروه های مخالف خوان با نظام، از سیاست بمثابة یک ماسک بمنظور استتار منویات فرهنگی و اجتماعی خود استفاده ابزاری می برند.

در این میان اگر جمهوری اسلامی اتهامی دارد آن اتهام، نشان دادن عریانی و برون ریخت بی ریختی و بی شمایی هویت فرهنگی بخش های متکثری از بدنه شهروندی در ایران بعد از انقلاب اسلامی است که در فردای انقلاب و ابتدای جامعه بر شاکله ای نوین از هویت ایرانی، دچار بحران هویت شدند.

اتهام سنگین جمهوری اسلامی آنست که بی هویتی و خانه بدوشی فکری و کولی وشی این بدنه متکثر را عریان کرد و بی محابا فریاد زد: ایشان لختند!

تا پیش از بهمن 57 این بدنه متکثر به صفت ظاهر و سنت حاکم، مدعیان مسلمانی و سلوک دین ورزانه بودند. یا لاقلاً خود را بیرون از حلقه اسلام و مسلمانی نمی دانستند. اما نوع دین ورزی ایشان در

آرمانی ترین حالت صرفاً در قامت و تراز یک «I.D» برای ایشان موضوعیت و عاملیت داشت. دینی در تراز یک آی دی کارت (Identity Card) که صرفاً نقش یک کلیشه بدون ضمانت اجرا را برای ایشان عهده داری می کرد و می کند.

برآیندی که در نازل ترین سطح از آن تحت عنوان ازاله محتوایی و موتاسیون یک «ایدئولوژی» به حسیض یک «آی دی لوژی» می توان نام بُرد!

جماعتی که با قرائت حسین ابن علی (ع) دین شان لقلقه ای بیش بر زبان شان نیست.

«انّ الذّاس عبید الدنیا والدّین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرّت به معائشهم واذا مَحْصُوا بالبلاء قلّ الدّیانون. آدمیان برده دنیايند ودین لقلقه یی است بر زبان شان . تازندگی شان می چرخد آنرا هم می چرخانند وهمین که پای امتحان پیش آید کمتر کسی در صحنه می ماند»

چیزی که در «سکولاریسم نقابدار» آن را خوانشی «مرجئیه گون» از دین و دین ورزی نامیدم.

یک شعوبیگری مدرن بر علیه گوهر دین!

بازتولید «کاهل دینی» از جنس جنبش «مرجئه» عصر اموی! که قائل به موخر بودن عمل از ایمان بوده و «ایمان» را در یک تعریف مضیق منحصر به اقراری زبانی کرده که بالتبع موجبات کفایت ادله رستگاری مومن می شود!

با استقرار جمهوری اسلامی و رسمیت یافتن قرائت «کلان» و اورجینال (Original) از دین و زیست مومنانه، اقشار مزبور به اقتفای زیست و دین برزخی خود یا بلافاصله و ترش رویانه از چنین قرائتی روی برتافته و خود خواسته یا به حاشیه رفتند یا دست به مهاجرت زدند و یا آنکه در مقیاسی وسیع تحت مغناطیس «انقلاب» و کاریزمای «امام انقلاب» متظاهرانه و ریاورزانه خود را با قرائت حاکم، توجیه یا عجین کردند.

وجاهت و اجابتی که به اعتبار عدم التفات و باور قلبی، فاقد اصالت و رضایت و بالتبع عاری از مانائی و مداومت می بود!

پیشتر و بعد از آغاز به کار تلویزیون فارسی BBC از یک جهت از فعالیت چنین تجمعی استقبال کردم مدلول بر آنکه این کلونی با ثمن بخش با اشانتیون کردن این جماعت «مرجئة السلوک» در یک مجموعه هم بسته لایراتواری ارزشمند و رایگان و متنوع از چنین اقشاری را در اختیار کارشناسان و محققین علاقه مند به تامل و تتبع و تدبر و تعمق در قشر بندی لایه های اجتماعی در ایران را قابل دسترس کرد.

(مقاله نوبت شما)

اعترافات صادقانه و روان نژدانه برخی از شاغلین در این موسسه مصادیق قابل وثوقی از خود گریزی و خود ستیزی اقشاری را در دسترس قرار می دهد که مصداق عریانی اندیشه و مسکینی هویت و «آی دی لوژیک» بودن اسلام چنین مسلمان خوانده هائی در برابر اسلام اُرژینال جمهوری اسلامی است.

از جمله «محمد - م» یکی از مدیران میدانی و سابق این موسسه که صادقانه در فیس بوکش اسلام و مسلمانی کاریکاتوری خود را «فخر فروشانه» (!) بدین گونه معرفی کرد:

«... ما یک خانواده جنوب شهری بودیم، خاستگاه مان خیابان اسمال بزاز و سیروس و مولوی. مادرم مثل خیلی مادرهای دیگه آن دسته از خانواده ها، زن معتقدی بود، نمازی می خواند و خیلی از اینکه من روزه می گرفتم و هیات می رفتم ذوق می کرد و پز می داد به زنهای همسایه. من البته مثل اسلافم بجز محرم و صفر و رمضان، باقیه ماهها در به در عرق و شراب بودم، مادرم هم هر وقت بو می برد دعوا می کرد و کلی راجع به مضرات الکل برای کبد و سلامتی برایم حرف می زد. منم همیشه البته تکذیب می کردم. تا اینجای ماجرا خیلی شاید عادی به نظر بیاد و تجربه و خاطرات خیلی از هم دوره های من همخوانی داشته باشه. اما ماجرا از آنجا واقعا عجیب می شود که بدانید پشت سرم در دفاع از من گفته بود محمد اهل عرقه، رو راسته، بچه با شرفیه - یعنی این زن سنتی توی معادلات فکری خودش تصور می کرد آدم عرق خور نمی توانه دو رو باشه، چون مستی و راستی (!) یادمه واقعا آن سالها وقتی حالا بر اساس هر باوری می خواستم عبادتی بکنم، جدا با خلوص نیت بود، جدا هیات نمی رفتم برای دختر بازی (!) جدا فکر می کردم دارم کاری حسینی می کنم، با همه ذره ذره وجودم، حالا حماقت بود یا نبود اصلا موضوع دیگری است. منظورم اینه که دنیا سیاه و سفید نبود، ما جنوب شهری ها بطور سنتی پاراگماتیست و اهل تساهل بودیم. جای مهر نداشتیم و آدم فروش نبودیم، جای نماز آب نمی کشیدیم، ته اعتقادی به دینی به جز این چیزی که الان تبلیغ می شود داشتیم»

(تفصیل این بحث را در مقاله «بینوایان» ببینید)

در مضیق ترین تعریف ممکن چنین دینی را می توان نسخه ای ژنریک (Generic) از اسلام با دوزی رقیق از باروری «اندیشه و عمل» معنا کرد که قائم به خدائی است «آنتروپولوژیک» که به تعبیر «سعید حجاریان» مومنان به چنین ایمانی از طریق رنگ و شکل و بو دادن به خدایشان با علم و کتل و آئینه کاری و مقرنس و معرق در جستجوی فهم عوامانه از خداوندشان برمی آیند.

(نگاه کنید به مقاله بحران عدم اعتماد بنفس)

در بستر همین منظومه معوج از «دین باوری» وقتی «مهدی - پ» یکی دیگر از شاغالین در BBC در فیس بوکش و در نفی انتسابش به بهائیت نوشت: «من یک مسلمان شیعه اثنی عشری ام» علی رغم این مشارالیه نیز هرگز نتوانست یا نخواست به این پرسش ساده پاسخگو باشد که: شما به عنوان یک مسلمان شیعه اثنی عشری چه کار و کارهایی می کنید که یک نامسلمان ناشیعه نا اثنی عشر نمی کند و یا چه کارهایی به عنوان یک مسلمان شیعه اثنی عشر نمی کنید که یک نامسلمان ناشیعه نا اثنی عشر می کند؟!

(پیش تر و در این زمینه در مقاله «آفتاب پرست ها» اطاله کلام کرده ام)

خوانشی مَعْرُوج از اسلام که دکتر صادق زیبا کلام طی مصاحبه صادقانه اش با «خبرگزاری دانشجو» مُنْجِزاً فرمت و قامت و اضلاع و ابعاد کاریکاتور گونه چنین اسلامی را ایماژ کرد.

به همین اعتبار و در همین امتداد اگر برای منحنی نوسانات طی شده طی عمر 36 ساله جمهوری اسلامی بتوان نقطه عطفی در پویش و جوشش این اقشار «برزخی تبار» قائل شد بلاتردید شهرآشوبی های 88 را می توان کانونی ترین مقطع در برون ریخت عریانی اندیشگی ایشان تلقی کرد که طی سه دهه قبل از آن به جد و جهد برهنگی خود را زیر تن پوشی از سیاست استتار کرده و در 88 با سرریز صبر و خستگی و کلافگی، بی تابانه با کسب فرصت از «بهانه تقلب» همه آن سال های پانتومیم ظاهر فروشی ها و عابد نمائی کهری و ناخواسته را «قی» کردند. نمونه هائی مانند محمد نوری زاد یا مجتبی واحدی و ایضاً بقیه السلف ایشان در داخل و خارج از کشور را می توان و باید از میانه کسانی کاوید که در آشوب 88 و با بهره وری و کامیابی در «شکستن مومنتوم نظام» به برکت «فشار و نیروی خارجی» این مجال را یافتند تا ضمن گسست از بُردار و مدار «حرکت حکومت» دست به استفراغ همه سال های تثبیت شان به «دوئیت و ظاهر نمائی سالوسانه» و احراز «حُریت ولو باژگونه» بزنند.

جمهوری اسلامی در این میان، خواسته یا ناخواسته عامل و اسباب برون ریخت و عریان کردن ماهیت «ایمان ویتروینی» و «دین مخنث» مردمانی شد که تا قبل از این با تعریف مدالیومی و مینی مال و کاریکاتوری از دین «فکر می کردند» مسلمانند. دینی که در مسامحه آمیز ترین قرائت ممکن «بود و نبودش» علی السویه است و کمترین بروز و نمود و ظهوری در تعیین و تبیین رفتارهای فردی و اجتماعی مومنانش ندارد. جمهوری اسلامی ایران اگر در این میان متهم است اتهام اش آن است که یک دروغ تاریخی را عریان کرد. یک خود فریبی و تخیل را افشا نمود

و یک باور غلط از یک هویت موهوم را فرو ریخت. متعاقب چنان «برهنگی» این بخش از جامعه مبتلا به اختلال شخصیت شده اند. از سوئی کماکان خود را مسلمان می دانند اما از سوئی دیگر، توان زیست مومنانه در تراز با استاندارهای دین اوژینال موجود و برسمیت شناخته شده در جمهوری اسلامی را نیز ندارند. مشکل ایشان ناراستی و ناسازگاری و بدقوارگی شولا و خلعتی است که از دین دوخته و بر قامت خویش آویخته اند. هر چند توان و میل و کوششی به زیست مومنانه ندارند اما کماکان مصرند بدون ضمانت اجرا خود را مسلمان فهم و ادراک کنند! مومنانی که به صفت ظاهر مسلمان اند و شیعه اند و اثنی عشری اند! اما معلوم نیست به احتساب اسلام شان و دین شان و تشیع شان چه کاری می کنند که یک نامسلمان، بی دین و ناشیعه آن کار را نمی کند؟ و به احتساب اسلام شان و دین شان و تشیع شان چه کاری نمی کنند که آن نامسلمان بی دین و ناشیعه آن کار را می کند؟

بر همین اساس جنبش دمکراسی خواهی نصح و اوج گرفته این اقشار از میانه آشوب 88 را می توان اسم رمز اباحه گری اقشاری تلقی کرد که 35 سال بدون تعلق و الفت و هم دلی با ساختار حاکم، یا جمهوری اسلامی را تحمل می کردند و یا با کراهت تظاهر به همراهی با آن داشتند و در 88 فرصت را مغتنم شمردند تا همه آن تظاهرها و تحمل ها را بالا بیاورند!

تهوعی که به اعتبار تجسّدش در حظ خودباشی و جسارت خود ابرازی، مبدل به خاطره ای شیرین در ناخود آگاه ایشان شد و بر همین مبنا ولو با اثبات یقینی عدم تقلب در انتخابات 88 نیز تحت هیچ شرایطی «صحت یا عدم صحت تقلب» برای ایشان موضوعیت پیدا نمی کند و یگانه شأن «آشوب 88» برای این جماعت تمهید و تحفظ حلاوت آن فرجه خودباشی از میانه شهرآشوبی های آن سال بود و هست.

بواقع تقلب یا عدم تقلب در 88 مسئله ایشان نیست مهم آنست که به آن بهانه توانستند برای نخستین بار بدون خوف و ریا، همه کراهت و برائت خود از جمهوری اسلامی و اسلام برآمده از آن جمهوری اسلامی را فریاد بزنند.

استفراغی که خالی از برکت هم نبود و بشکلی مرضی الطرفین و توامان از یک سو موجبات تشفی خاطر اصحاب مبتلا به خفقان ناشی از عجز زیست دو گانه در نظام را برای ایشان بنحو احسن فراهم کرد و متقابلاً اسباب پالایش و آمایش نظام از ناکثان گریم کرده و پهلوی گرفته در بدنه حکومت را مهیا نمود.

چالشی که هر اندازه با تاخیر و با تخریب همراه بود اما ازاین مزیت برخوردار شد تا بشکلی توامان اینرسی هر دو طرف را با

کامروائی به تخلیه و تعادل برساند. چیزی شبیه یک «طلاق توافقی» که از جانبی به اقشار مزبور این مجال را داد تا از طریق قی کردن «خود گریم شده شان» به یک بهجت روحی و سبکبالی ناشی از گسستن «پیوند کرهی و جبری» خود با نظام و اسلام در تعارض با تمایل خود برسند و از جانب دیگر نظام را نیز از فرصت پالایش خود بهره مند کرد تا پس از برون ریخت چهره بدون روتوش «متظاهرين به موانست با خود» نظام نیز ایشان را از کالبد خود «قی» کند!

بدین اعتبار تقید به جذب یا تمهید بازگشت به بستر نظام برای چنین جماعتی بلاموضوع است. به قول «ابولحسن بنی صدر» هیچ ملتی استفراغ خود را نمی خورد!

هر چند نخستین رئیس جمهور ایران برای اثبات ناکامی سلطنت طلبان در بازتولید سلطنت در ایران، از این تمثیل بهره برد اما با وام گیری تمثیل فوق می توان به این واقعیت اذعان داشت که: در ماجرای 88 نیز وقتی در میانه چنان تهوعی یک «رابطه تراضی» در حد فاصل دو طرف ماجرا برقرار شده در آن صورت کمال ساده اندیشی است چنانچه متوقع و امیدوار به بازخورد استفراغ طرفین به نیت بازتولید مناسبات طاهرالصلاح پیشین بود.